

آمریکا برای چه می جنگد؟*

محمد بن المختار الشنقیتی

ترجمه: سعید آقاعلیخانی

اشاره: جهان امروز شاهد رویدادی است که اگرچه برای بشر تازگی ندارد، اما صبغه قلدرمآبانه آن که در تجلی خویش حتی زحمت رعایت حفظ ظاهری مشروع و همراهی جامعه ملل را نداده است چیز جدیدی است. به راستی به چه دلیل ایالات متحده در جنگ عراق همه مشکلات را به جان می خورد و بی اعتنا به افکار عمومی جهان، زنگی وار تیغ می کشد و مبارز می جوید و در این راه از همه آنچه تحت عنوان «حفظ مشروعیت و محبوبیت» در استراتژیهای گذشته خود مدنظر داشته است چشم می پوشد.

مقاله پیش روی تلاشی است در پاسخ به این پرسش که تقدیم حضورتان می گردد. در جهان اسلام معمولاً وقتی یک تحلیلگر به بررسی دلایل جانبداری ایالات متحده از اسرائیل می پردازد، ذهن

* منبع: الجزیره، مندرج در هفته نامه تابان (چاپ قزوین)

خود را معطوف چند مسأله می کند که این مسایل عبارتند از: تأثیر سرمایه داران یهودی بر جریان انتخابات، قدرت مانور یهودیان در تبلیغات انتخاباتی، تسلط بی چون و چرای یهودیان بر سرنوشت انتخابات، نقش استراتژیک اسرائیل برای آمریکا در خاورمیانه و اهمیت بالای این کشور برای ایالات متحده.

علیرغم تکرار این تحلیلها با کمی تأمل به خوبی می توان به سطحی بودن آنها پی برد و مشخص کرد که تحلیلگر آن، وقت و آگاهی کافی را در ارایه آن نداشته است زیرا نخست اینکه نمی توان تنها به استناد سرمایه یهودیان، جو یهودگرای حاکم بر سیاست و سیاستمداران ایالات متحده را تفسیر کرد. برای اینکه در ایالات متحده طیفهای سیاسی مختلفی وجود دارند که به رقابت با یکدیگر می پردازند و علاوه بر این سرمایه داران بسیاری وجود دارند که اصلاً یهودی نیستند. دوم اینکه در کشوری چون آمریکا که در آن تکثر رسانه ای و آزادی بیان حتی برای مخالف نیز فراهم است نمی توان جو یهودگرایی را صرفاً به نحوه

عملکرد رسانه‌های گروهی تحت نفوذ یهود نسبت داد بلکه باید پذیرفت که دلیل این حمایتها چیزی بیش از یک نفوذ مالی و اداری است، این حمایتها در واقع ناشی از یک اعتقاد دینی عمیق به ماهیت و هویت دین یهود و یهودیان است. سوم اینکه تنها به استناد موقعیت استراتژیک اسرائیل در منطقه عربی نمی‌توان جانبداری آمریکا از این کشور را تفسیر کرد چرا که برخلاف آنچه تصور می‌شود اسرائیل بیشتر مایه دردسر آمریکایی‌ها در نفوذ بیشتر بوده است تا اینکه حامی و تسهیل‌کننده حضور آنها در خاورمیانه باشد، بگذریم از اینکه بسیاری از سران کشورهای عربی با کمکهای بی‌دریغشان آمریکا را از حمایتهای منطقه‌ای اسرائیل بی‌نیاز کرده‌اند. چهارم اینکه برخلاف تصور برخی تحلیلگران، یهودیان آنچنان که گمان می‌رود متحد و یکپارچه نیستند بلکه در خود یهودیان نیز اختلاف نظر و تعدد آرا وجود دارد، کما اینکه در برخی نقاط آمریکا که حمایت همه‌جانبه‌ای از یهودیان صورت می‌گیرد اصلاً اقلیت یهود وجود ندارد.

روزنامه اسرائیلی (جرزالم پست) با

افتخار می‌نویسد: ایالت «مینه‌سوتای» آمریکا از سال ۱۹۷۸ تاکنون نماینده یهود به سنا می‌فرستد، حال آنکه فقط ۱ درصد اهالی این ایالت، یهودی‌اند و دو کاندیدای اخیر این مقام در این ایالت نیز دو یهودی به نامهای نورمن کولمان و ویلستون بودند که در جریان تبلیغات انتخاباتی - در سانحه سقوط هواپیما - کشته شدند (جرزالم پست ۲۰۰۲/۱۰/۲۷)

برای درک بهتر این سخن کافی است بدانیم نسبت یهودیان به کل جمعیت آمریکا کمتر از ۳ درصد است حال آنکه ۱۰ درصد نمایندگان سنا یهودی‌اند این بدان معناست که عامل اصلی نفوذ یهودیان در ساختار سیاسی ایالات متحده رأی همکیشان آمریکایی‌شان نیست. تنها راهی که می‌تواند ما را به دلیل واقعی و اصلی روابط مستحکم میان آمریکا و اسرائیل رهنمون کند رجوع به تاریخ و تعمق در گذشته دینی‌ای است که بر این دو کشور سایه افکنده است. کتابهایی وجود دارند که به خوبی نگرش تاریخی مستندی در مورد روابط آمریکا و اسرائیل ارائه می‌دهند. مشهورترین کتابها در این زمینه عبارتند از:

کتاب مسیح یهودی نوشته نویسنده مصری، رضا هلال و کتاب جبر اراده الهی (Force Gods Hand) نوشته نویسنده آمریکایی گریس هالسل Grace Halsell در این مقاله سعی خواهد شد تا در موارد لازم به این دو کتاب استناد شود.

از هتاک‌ها تا تقدس

از نظر مسیحیان حدود ۱۵۰۰ سال یهودیان «امت نفرین شده» نامیده می‌شدند چرا که به اعتقاد ایشان، یهودیان، حضرت مسیح را به قتل رسانیدند و رسوخ این مسأله در عقاید مسیحیان باعث آزار و اذیت یهودیان شده بود. معمولاً تصور و ذهنیت ظالمانه منجر به کارهای ظالمانه‌تری می‌شود و یک تصور غلط وقتی نهادینه شود تا قرن‌ها اثر خویش را حفظ خواهد کرد، به ویژه آنکه به متون مقدسی چون انجیل و شرایط اجتماعی سیاسی ویژه‌ای نیز گره بخورد. در قرن ۱۵ میلادی و همزمان با آغاز نهضت اصلاح و انشعابهای سیاسی و عقایدی که به شکل عام داخل مسیحیت و به شکل خاص در کاتولیک‌های غرب رخ داد، دست کم در خود مسیحیت تحولات عمیقی روی داد.

از نتایج این تحولات بروز مسیحیت جدیدی بود که تحت عنوان پروتستانیسم بعدها همپیمان یهودیت شد. این همپیمانی بدین شکل بود که پروتستانیسم برای تورات - عهد قدیم - ارزشی بیشتر از انجیل - عهد جدید - قایل بود، این تغییر دیدگاه در مسیحیان جدید چهره یهودیان را از حالت منفی گذشته خارج کرده، وجهه بهتری می‌بخشید. انشعابهایی که درون کلیسا صورت می‌گرفت - صرف نظر از صبغه ایدئولوژیک - بی تأثیر از جاه طلبیهای سیاسی کشورهای اروپایی آن روزگار - به ویژه رقابتهای میان فرانسه، انگلیس و آلمان - نبود. کلیسای کاتولیک از فرانسه حمایت می‌کرد زیرا مردم انگلستان و آلمان از مذهب پروتستان - که دعوی آزادی از سلطه کلیسا را داشت - هواداری می‌کردند. تحول دیدگاه مسیحیت در مورد یهود در دو کتاب «مارتین لوتر» کشیش، فیلسوف و اصلاح‌گر پروتستان به خوبی مشهود است. لوتر در سال ۱۵۲۳ کتابی با عنوان (مسیح یهود - زاده) منتشر کرد. وی در کتاب خود به تقویت دیدگاهی پرداخت که معتقد به رابطه‌ای ریشه دار میان یهودیت با

مسیحیت است. دیدگاهی که لوتر در این کتاب ارایه داد کاملاً مغایر با افکاری بود که مسیحیان تا آن روز بدان معتقد بودند، لوتر در این کتاب می نویسد: «خواست روح القدس این بوده که تمام اسفار کتاب مقدس را تنها از طریق یهود به زمینیان نازل کند و یهودیان در واقع فرزندان خداوندند و ما مهمانان غریب سفره ای هستیم که برای یهود پهن شده است، ما مثل سگی هستیم که از سفره اربابش غذا می خورد بنابراین باید به وضعیت طفیل وار خود راضی باشیم» (رضا هلال، ص ۶۳ کتاب مسیح یهودی).

با وجود این مطالب، لوتر بر این عقاید نماند و پس از آنکه از گردن نهادن یهودیان به آیین «مسیحیت جدید» ناامید شد بار دیگر تسلیم درونمایه های تفکر سنتی مسیحیت نسبت به یهودیان شد و نظرش در مورد آنها تغییر کرد. وی در کتابی با عنوان «درباره یهود و دروغهایش» این تغییر دیدگاه را آشکار ساخت. با این وجود همان رویکرد اولیه لوتر شکاف بزرگی را به نفع یهود در مسیحیت ایجاد کرد که تاکنون برجای مانده است.

دو کتاب لوتر برله و علیه یهودیان باعث شد دو جبهه کاملاً متضاد - پیرو این دو

کتاب - در مسیحیت ایجاد شود، اما در نهایت برنده اصلی این چالش طرفداران مکتبی بودند که به مکتب «مسیح یهودی زاده» مشهور شدند. در طول تاریخ مسیحیت، رویکرد میانه ای نسبت به یهودیان وجود نداشته است و یهودیان دگر دیسیهای مختلفی از «امت نفرین شده» به «فرزندان خدا»، از «گتو» به «گروههای اجتماعی» و از «امت پلید» به «امت مقدس» را شاهد بوده اند.

مذاهب مسیحی در مواجهه با این تحولات رویکردهای متفاوتی داشته اند در این میان پروتستان ها (آمریکا و بریتانیا) بیش از دیگران به یهودیان اقبال نشان دادند تا جایی که یهود جزئی از گوشت و پوستشان شد. فرانسه، ایتالیا و اسپانیا رویکرد محافظه کارانه ای در این مورد داشتند به نحوی که تا سال ۱۹۶۶ طول کشید تا واتیکان یهودیان را از گناه به صلیب کشیدن مسیح مبرا دانست، لیکن ارتدوکس ها (اروپای شرقی) نفرت و بدبینی خود نسبت به یهودیان را حفظ کردند. با این توضیحات به خوبی می توان فهمید که چرا بریتانیا و آمریکا و نیز آلمان پروتستان از

تحقق اهداف این قوم، وا دارد (رضا هلال، ص ۹۵) کما اینکه از رهبران عثمانی نیز می خواست که او را در این راه کمک کنند.

در راستای فعالیت‌های واردر کریستون، یک مبلغ مذهبی آمریکایی به نام ویلیام بلاکستون در سال ۱۸۷۸ کتابی را با عنوان «مسیح می آید» منتشر ساخت که میلیون‌ها نسخه از آن به فروش رفت. این کتاب تأثیر فراوانی بر پروتستان‌های آمریکایی گذاشت. محتوای کتاب این بود که مسأله «بازگشت مسیح» که مسیحیان در طول تاریخ خود منتظر آن بوده اند تحقق نمی‌یابد مگر اینکه یهودیان به سرزمین موعود (فلسطین) بازگردند. بلاکستون در سال ۱۸۹۱ طی طوماری به بنیامین هاریسون رییس جمهور وقت ایالات متحده از او خواست که به بازگشت یهودیان به فلسطین کمک کند، وی در این طومار امضای ۴۱۳ تن از علمای مسیحی آمریکا به اضافه قضات دادگاه‌های عالی، رییس مجلس نمایندگان، شمار زیادی از اعضای سنا و رؤسای هیأت تحریریه روزنامه‌های کثیرالانتشار را جمع‌آوری کرد (رضا هلال، ص ۹۷) بنابراین تفکر ایجاد

دولت یهود جانبداری می‌کنند، دولت‌های اروپای غربی (به ویژه فرانسه به عنوان بزرگترین کشور کاتولیک غربی) رویکرد محافظه کارانه‌ای در این مورد دارند و اروپای شرقی (به ویژه روسیه) در برابر دولت یهود همواره با تردید و دودلی عمل می‌کند اما قصد اصلی در این مقاله تحلیل بیشتر دلایل جانبداری آمریکا از دولت یهود است.

صهیونیسم مسیحی پیش از صهیونیسم یهودی

کسانی که به جانبداری آمریکا از اسرائیل دیدی سیاسی استراتژیک دارند از این حقیقت تاریخی غافلند که صهیونیسم مسیحی از لحاظ تاریخی پیشینه بیشتری نسبت به صهیونیسم یهودی دارد.

در سال ۱۸۴۴ نخستین کنسول آمریکا، واردر کریستون وارد قدس شد. یکی از اهداف وی از این مأموریت «عمل به وظیفه الهی و کمک به تأسیس وطن ملی یهود در سرزمین موعود» بود (رضا هلال ص ۹۷) کریستون تلاش بسیاری کرد تا رهبران آمریکا را به پشتیبانی از یهودیان و کمک به تشکیل وطن ملی یهود در فلسطین برای

«وطن ملی یهودیان در فلسطین» پیش از آنکه به ذهن یهودیان برسد، مدنظر مسیحیان پروتستان بود و این عده پیش از اینکه یهودیان به دنبال تحقق آن باشند به فکر ایجاد «دولت یهود» بودند. اگر پافشاری و حمایت مسیحیان پروتستان از ایده «دولت یهود» نبود هیچگاه یهودیان به شکل جدی به فکر تحقق این آرزو نمی افتادند.

تئودور هرتزل بنیانگذار جنبش صهیونیسم در واقع شخص سکولاری بود و انگیزه های دینی چندانی نداشت، به همین دلیل قصد داشت اوگاندا، عراق، کانادا یا آرژانتین را به عنوان محل سکونت یهودیان معرفی کند، اما مسیحیان صهیونیست در آمریکا و دیگر نقاط از ابتدا فلسطین را به عنوان وطن یهود می شناختند و آن را به عنوان پیش شرط «بازگشت مسیح» می دانستند و کمی بعد «مسأله یهود» را از چارچوبه سیاسی خارج و وارد چارچوبه اعتقادی کردند. این رویکرد باعث شد که پس از برگزاری نخستین کنگره صهیونیسم در بال (۱۸۹۷) به مواضع توأم با تساهل هرتزل اعتراض شود تا جایی که بلاکستون نسخه ای از عهد قدیم را برای هرتزل فرستاد و برخی

صفحات آن را که پیامبران بنی اسرائیل با اشاره به فلسطین شعار «وطن برگزیده برای ملت برگزیده» را داده بودند، نشانه گذاری کرد. (رضا هلال، ص ۹۹) زمانی که تفکر وطن یهودی، سیاسی شد و اعلامیه بالفور به نفع آن صادر شد بیشتر سیاستمداران آمریکایی با اعتقاد دینی راسخ پیگیر آن شدند که برای نمونه می توان به سخنان هنری کپوت لودچ، رییس کمیسیون روابط خارجی مجلس نمایندگان در بوستن (سال ۱۹۲۲) اشاره کرد. وی می گوید: «من به هیچ وجه نمی توانم تصور کنم فلسطین و قدس زیر سلطه پیروان محمد باشد، بقای قدس و فلسطین مقدس، به یهودیان و امتهای بزرگ مسیحی در غرب وابسته است اما اکنون این سرزمین مدتهای طولانی در دست ترکان افتاده و مثل لکه ای در پیشانی تمدن است که بایستی پاک شود.» (رضا هلال، ص ۱۰۲)

بیداری دوباره در ربع قرن اخیر

از دهه هفتاد تاکنون یهودیزه شدن مسیحیت آمریکایی بر میزان تحولات عمیق در فرهنگ دینی آمریکاییان افزوده است.

بدین معنا که کلیساها با ترک حاشیه نشینی وارد سیاست و اجتماع شده اند و به مدد انقلاب ارتباطات - به ویژه آنچه به کلیساهای تلویزیونی مشهور شده است - گروههای بنیادگرایی چون تعمید یافته گان Babtist و روش گرایان Methodist و دیگر گروههای سنتی مسیحی، گسترش بیشتری یافته اند. در این میان بیشترین توسعه و نفوذ متعلق به طیف «مسیحیان دوباره متولد» Born Again Christians است. این گروه بیش از سایر گروهها به یهودیت گرایش داشته و برای دولت یهودی نوعی قداست قایل است.

در سال ۱۹۷۴ برای نخستین بار در تاریخ ایالات متحده یکی از هواداران این گروه توانست با عنوان رییس جمهور قدم به کاخ سفید بگذارد او کسی نبود جز جیمی کارتر که با سخنرانی خود در کنیست (مجلس) اسرائیل در سال ۱۹۷۹ بیش از پیش ماهیت اعتقادی - سیاسی خود را نشان داد. او در این سخنرانی گفت: «رابطه آمریکا با اسرائیل چیزی بیش از یک روابط ویژه است. این رابطه ای منحصر به فرد است که امکان ندارد دچار کاهش و تزلزل گردد، زیرا

در وجدان، اخلاق، دین و معتقدات مردم آمریکا ریشه دارد. (رضا هلال، ص ص ۱۶۷-۱۶۶) قدرت این طیف سیاسی بعدها با قدرت یافتن دو تن دیگر از هوادارانش افزایش یافت، این دو تن بوش پدر و پسر بودند.

بعدها یکی از پژوهشگران آمریکایی با بررسی سخنان جرج واکر بوش به این نتیجه رسیده بود که وی نیز یک «بنیادگرای مسیحی است که معتقد است کرانه باختری و غزه، عطای ربانی یهود است و عقب نشینی از آن جایز نیست» و این دقیقاً همان حرف گروه پیمان مسیحی به رهبری بات روبرستون است که بعداً با راهپیمایی به سوی واشنگتن از رهبران اسرائیلی خواستند به واسطه آنکه چشم پوشی از کرانه باختری و غزه در تناقض با خواست الهی است به هیچ وجه تن به مصالحه ندهند.

دلیل قاطعی که نشانگر بنیادگرایی بوش است توجه به این نکته است که وی نخستین رییس جمهور آمریکاست که در کشوری که مدعی بیطرفی دینی و شیوه سکولاریسم است، سهمی از بودجه را به

آموزش معارف دینی اختصاص داد. زمانی که بوش با ال-گور، رقیب انتخاباتی اش، مناظره تلویزیونی می کرد «جیم لهرر» روزنامه نگار مشهور از برنامه روزانه وی پرسید، بوش در پاسخ به این پرسش گفت که با خواندن کتاب مقدس، غذا دادن به سگ و تهیه قهوه برای همسرش روز خود را آغاز می کند. وی در آن برنامه بارها تأکید کرد که دیدی سیاسی به مسئله مسیح دارد و این موضوع دقیقاً همان چیزی است که پروفیسور جان اسپوزیتو رییس مرکز تفاهم اسلامی مسیحی دانشگاه جرج تاون در کتاب جدیدش با عنوان «جنگ نامقدس» بدان به عنوان «پدیده جدید سیاست داخلی آمریکا» اشاره کرده است.

من خود شاهد بودم که بوش سال گذشته آشکارا اذعان داشت که «یهودیان تنها مردم برگزیده خدا در زمین هستند». علیرغم حضور یهودیان در حزب دموکرات، با توجه به تقسیم یهودیان به لیبرال و متدین - که ممکن است خود این تقسیم بندی نوعی استراتژی برای شرایط مختلف باشد - گروههای یهودی در سالهای اخیر به حزب جمهوری خواه گرایش پیدا کرده اند زیرا بر

خلاف حزب دموکرات که دارای گرایشهای لیبرالیستی بوده و رویکردش به اسرائیل به عنوان یک «دولت دنیسوی» است، حزب جمهوری خواه یک اعتقاد دینی ثابت به یهودیت دارد و آن را مسأله ای فراتر از محاسبات سیاسی استراتژیک می داند.

چهره جدید مسیحیت آمریکایی

گریس هالسل در سال ۱۹۸۳ با هزینه کشیش «جری فالویل» و به همراه صدها تن از مسیحیان آمریکایی به سرزمینهای مقدس سفر کرد. وی در آنجا مشاهده کرد که در بروشورهایی که میان زائران پخش شده است، کشیش فالویل به این مسئله اشاره نکرده است که آنها مسیحیانی هستند که به محل تولد مسیح سفر کرده اند، بلکه بیشتر این نکته را یادآوری کرده است که آنها به اسرائیل مسافرت کرده اند. هالسل می گوید: ما هر جا می رفتیم مسیحیان فلسطینی را می دیدیم، اما فالویل برنامه را به گونه ای ترتیب داده بود که به هیچ وجه نمی توانستیم با آنها دیدار و گفت و گو داشته باشیم. (هالسل ۵۹) اگر هالسل از

نزدیک می‌دید که چگونه سربازان اسرائیلی مدتی بعد کلیسای المهد - محل تولد حضرت مسیح - را جلوی چشم جهان مسیحیت محاصره کردند، به خوبی درمی‌یافت که مسیحیت جدید با مسیحیتی که او به آن ایمان آورده بود تفاوت بسیار دارد. هالسل در کتاب خود از اینکه می‌دید مسیحیان آمریکایی برای یهودیان اهمیتی بیشتر از مسیحیان دیگر قایلند، شگفت زده شده است، کما اینکه می‌گوید: «من مبهوت شدم وقتی دیدم آتش مسیحیان آمریکایی برای تحقق اهداف یهودیان از خود آنها تندتر است و حاضرند در این راه از خطوط قرمز نیز عبور کنند» اشاره هالسل به واقعه‌ای است که طی آن پلیس اسرائیل مانع از آن شد تا عده‌ای از مسیحیان بنیادگرای آمریکایی مسجد الاقصی را تخریب کنند. (سال ۱۹۹۹) (هالسل، ص ۸۹)

بنیادگرایان مسیحی حتی در توهین به اسلام و بزرگان این دین جرأتی بیش از یهودیان دارند، برای اثبات این امر می‌توان به سخنان توهین آمیز فرانک گراهام، بات روبرتسون و جری فالویل در مورد اسلام اشاره کرد. هالسل به اذعان خودش شاهد

بوده است که بنیادگرایان مسیحی آمریکا آماده پرداخت هزینه انتقاد به فرانسه، انگلستان، آلمان، آمریکا و هر کشور دیگر بوده‌اند، زیرا آنها را موضوعاتی سیاسی و مادی می‌دانند. اما به تعبیری هالسل هرگونه انتقاد به اسرائیل را توهین به ذات اقدس الهی و رد محب خدا بر زمین می‌داند. (هالسل، ص ۸۰)

در واقع درک روند تاریخی که منجر به یهودیزه شدن مسیحیت پروتستان شده است کلید درک سیاست ایالات متحده در فلسطین و جهان اسلام است. بنابراین توقف صرف بر موضوعات سیاسی چون انتخابات و... به درک درست سیاستهای جانبدارانه کمکی نمی‌کند و نمی‌توان مسئله‌ای را که به تعبیر جیمی کارتر ریشه در وجدان و اخلاق مردم آمریکا دارد را در حد «درایت سیاسی» یک اقلیت کوچک تلقی کرد. وقت آن رسیده است که این حقیقت تلخ را بپذیریم که اسرائیل به عنوان آخرین پایگاه استعمار و نژادپرستی، از نظر بیشتر آمریکایی‌ها امری الهی است که به هیچ وجه نمی‌توان با نقد آن مرتکب گناه شد و به بارگاه الهی اسائه ادب کرد. بنابراین آیا

دفاع جانانه ایالات متحده از اسرائیل چیزی
به جز تجلی نفوذ رو به افزایش دینداری در
دستگاه سیاسی آمریکاست؟ و حمله به عراق
معنایی جز این دارد که مسیحیان
صهیونیست وظیفه دینی خود را در حفظ
امنیت اسرائیل به عنوان محب خدا بر زمین
می دانند؟ وظیفه دینی ای که این بار در
حمله به عراق تجلی می یابد.

